



### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۷

جانا، سَرِ تو<sup>(۱)</sup>، یارا! مگذار چنین ما را  
ای سَرِ روانِ پِنما آن قامت و بالا را

خُرْمِ کُن و روشن کُن این مَفْرِشِ خاکی را  
خورشیدِ دگر پِنما این گنبدِ خَضْرَا<sup>(۲)</sup> را

رهبرِ کُن<sup>(۳)</sup> جانها را، پُر زَرِ کُنِ کانه<sup>(۴)</sup> را  
در جوش و خروش آور از زلزله دریا را

خورشید پناه آرَد در سایهٔ اقبالت  
آری چه توان کردن آن سایهٔ عَنقَا<sup>(۵)</sup> را

مغزی که بد اندیشْد، آن نَقصِ بَسَسْتِ ای جان  
سودایِ<sup>(۶)</sup> پِپوسیده، پوسیدهٔ سودا را

هم رحمتِ رحمانی، هم مَرهم و درمانی  
دَرِدِه<sup>(۷)</sup> تو طبیبانه آن دافعِ صفرا را

تو بلبلِ گُزاری، تو ساقیِ اَبْراری<sup>(۸)</sup> \*  
تو سَرِدِه<sup>(۹)</sup> اسراری، هم بی‌سَر و بی‌پا را

یا رَب، که چه داری تو، کز لطف بهاری تو  
در کار دَراری تو سنگ و کُهِ و خارا را

افروخته ای نوری، انگیخته ای شوری  
نَنشاند صد طوفان آن فتنه و غوغا را

### \* قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۵

« إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا. »

« نیکان از جامهایی می‌نوشند که آمیخته با عطری خوش است. »

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۲

در تصوّر، ذاتِ او را گنج (۱) کو؟  
تا در آید در تصوّر مثلِ او

چون حدیثِ رویِ شمسُ الدّین رسید  
شمسِ چارم (۱) آسمانِ سر در کشید

### مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۰

پارهدوزی می‌کنی اندر دکان  
زیر این دُکّانِ تو، مدفون دو کان

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۴

كُنْتُ كَنْزًا رَحْمَةً مَخْفِيَةً  
فَابْتَعَتْهُ أُمَّةٌ مَهْدِيَةً

من گنجینه رحمت و مهربانی پنهان بودم، پس امتی هدایت شده را برانگیختم.

### مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۹

كُنْتُ كَنْزًا كَفْتُ مَخْفِيًا شَنُو  
جوهرِ خود گم مکن، اظهار شو

این قول را بشنو که حضرت حق فرمود: "من گنجی مخفی بودم" پس گوهر درونی خود را میپوشان بلکه آنرا آشکار کن.

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۵

دفع کن از مغز و از بینی زکام  
تا که ریح الله در آید در مشام

هیچ مگذار از تب و صفرا اثر  
تا بیابی از جهان، طعم شکر

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۸

شهر ما فردا پُر از شکر شود  
شکر ارزان ست، ارزان‌تر شود

در شکر غلطید ای حلواییان  
همچو طوطی، کوریِ صفرائیان

نیشکر کوید، کار این است و بس  
جان برافشانید یار این است و بس

یک تَرُش در شهر ما اکنون نماند  
چونکه شیرین خسروان را بر نشانند

نُقل بر نُقل است و مَی بر مَی، هلا  
بر مَناره رُو، بزن بانگِ صَلا

سرکهٔ نه ساله شیرین می‌شود  
سنگ و مرمر لعل و زرّین می‌شود

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۸۶۵

آه از صَفرائیان بی‌هنر  
چه هنر زاید ز صفرا؟ درد سر

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵۹

دل من رای تو دارد سر سودای تو دارد  
رخ فرسوده زردم غم صفرای تو دارد

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۴۶

اندین گردون مکرر کن نظر  
زانک حق فرمود نُمَّ ارْجِعْ بَصْر\*

یک نظر قانع مشو زین سقّف نور  
بارها بنگر ببین هَلْ مِنْ فُطُور<sup>(۱۷)</sup>؟

با یک بار دیدن آسمان قانع نشو، بلکه باید چندین بار نظر کنی و به بینی که در آن نقصی وجود دارد؟

### \* قرآن کریم، سوره ملک(۶۷)، آیه ۳۰۴

«...فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ.» (۳)

«... پس بار دیگر نظرکن، آیا در آسمان شکافی می‌بینی؟»

« ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ. » (۴)

« بار دیگر نیز چشم باز کن و بنگر. نگاه تو خسته و درمانده به نزد تو باز خواهد گشت. »

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۲۹

گر گشایم رُوزَنَش چون روز صُور  
چون بگویم: هَل تَرَى فِيهَا فُطُور؟

مولانا از قول حضرت حق گوید: اگر من همانند روز رستاخیز، همه این حقایق را آشکار سازم، دیگر موردی ندارد بگویم: آسمان را بنگر آیا در آن نقصانی می‌یابی؟

تا درین ظلمت، تَحَرَّى ها کنند  
هر کسی رُو جانبی می‌آورند

مدتی معکوس باشد کارها  
شِحنه<sup>(۱۳)</sup> را دزد آورد بر دارها

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۴۸

چونکه گُفَّتت کاندَرین سَقْفِ نِکو  
بارها بنگر چو مردِ عیبِجو

پس زمین تیره را دانی که چند  
دیدن و تمییز<sup>(۱۴)</sup> باید در پَسند؟

تا پِپالاییم<sup>(۱۵)</sup> صافان را ز دُرد<sup>(۱۶)</sup>  
چند باید عقلِ ما را رنج بُرد؟

امتحان‌های زمستان و خزان  
تابِ تابستان بهارِ هم‌چو جان

بادها و ابرها و برق‌ها  
تا پدید آرد عوارض فرقاها

تا برون آرد زمین خاکرنگ<sup>(۱۷)</sup>  
هرچه اندر جیب دارد لعل و سنگ

هرچه دزدیده‌ست این خاک دُرْم<sup>(۱۸)</sup>  
از خزانۀ حَقِّ و دریایِ کَرْم

شِحْنَه تقدیر گوید: راست گو  
آنچه بُردی شرح واید، مو به مو

دُزد یعنی خاک گوید: هیچ هیچ  
شِحْنَه، او را دَرکَشْد در پیچ پیچ<sup>(۱۹)</sup>

شِحْنَه، گاهش لطف گوید چون شِکَر  
گه بَرآویزد کُند هر چه بَتَر

تا میانِ قهر و لطف، آن خُفیه‌ها<sup>(۲۰)</sup>  
ظاهر آید ز آتشِ خَوْف و رَجَا<sup>(۲۱)</sup>

آن بهاران، لطفِ شِحْنَه کِبریاست  
وآن خزان، تَخْوِیف<sup>(۲۲)</sup> و تهدیدِ خداست

وآن زمستان، چارمیخِ معنوی  
تا تو ای دزدِ خَفی<sup>(۲۳)</sup> ظاهر شوی

پس مجاهد را زمانی بَسِطِ<sup>(۲۴)</sup> دل  
یک زمانی قَبْضِ<sup>(۲۵)</sup> و دَرْد و غِشَّ و غِلَّ<sup>(۲۶)</sup>

زآنکه این آب و گلی کابدان<sup>(۲۷)</sup> ماست  
مُنْکَر و دزدِ ضیایِ جان‌هاست

حق تعالی گرم و سرد و رنج و دَرْد  
بر تَنّ ما می‌نهد ای شیرمرد

خَوْف و جُوع<sup>(۲۸)</sup> و نَقْصِ اموال و بَدَن\*  
جمله بهر نقدِ جانِ ظاهر شدن

این وعید و وعده‌ها<sup>(۲۹)</sup> اَنگِیخته است  
بهر این نیک و بدی کامیخته‌ست

چونکه حقّ و باطلی آمیختند  
نقد و قلب اندر خُرمدان (۳۰) ریختند

پس مَحک می‌بایدش بگزیده‌یی  
در حقایق امتحان‌ها دیده‌یی

تا شود فاروقی این تزویرها  
تا بُود دستور (۳۱) این تدبیرها

شیرِ دِه ای مادرِ موسیٰ وِرا\*\*  
وَاندر آبِ اَفکَن، مَیندیش از بلا

هر که در روزِ اَلست آن شیرِ خَورد\*\*\*  
همچو موسیٰ شیر را تمییز کرد

گر تو بر تمییزِ طِفَلتِ مولعی (۳۲)  
این زمان یا اُمّ موسیٰ اَرَضعی (۳۳)

تا ببیند طعمِ شیرِ مادرش  
تا فرو نآید به دایهٔ بد (۳۴) سَرش

اُشتری گُم کرده‌یی ای مُعتمد  
هر کسی ز اَشترِ نشانت می‌دهد

تو نمی‌دانی که آن اُشتر کجاست  
لیک دانی کین نشانی‌ها خطاست

وآنکه اُشتر گُم نکرد او از مری (۳۵)  
همچو آن گُم کرده، جوید اُشتری

که بلی من هم شتر گُم کرده‌ام  
هر که یابد، اُجرتش آورده‌ام

تا در اُشتر با تو اَنبازی (۳۶) کُند  
بهر طَمع (۳۷) اُشتر این بازی کُند

هرکه را گویی: خطا بُد آن نشان  
او به تقلیدِ تو می‌گوید همان

او نشانِ کثرِ پَنشَناسَد ز راست  
لیک گُفَت آن مُقَلِّد را عَصَاسَت

چون نشانِ راست گویند و شبیه  
پس یقین گردد تو را لا رَیْبَ فِیهِ\*\*\*

آن، شِفايِ جانِ رَنجورَت شود  
رَنگِ رَوی و صِحَّتِ (۳۸) و زورَت شود

چشمِ تو روشن شود، پایت دوان  
جسمِ تو جان گردد و جانت روان

پس بگویی: راست گفתי ای امین  
این نشانی‌ها بلاغ آمد مُبیین (۳۹)

فِیهِ آیَاتُ ثِقَاتُ بَیِّنَاتُ\*۵  
این براتی (۴۰) باشد و قدرِ نجات

در آن نشانی‌ها، آیات محکم و مُتَقَن خداوندی است. آن نشانی‌ها، در واقع سندی معتبر و تقدیری نجات بخش است.

این نشانُ چون داد، گویی: پیش رو  
وقتِ آهنگ است، پیش‌آهنگ شو

پیروی تو کُنم ای راستگو  
بوی بُردی ز اَشْتَرَم، بِنَمَا که کو؟

پیش آن کَس که نَه صاحب اَشتری است  
کو دَرین جُسْتِ شترِ بهر مری است

زین نشانِ راست، نَفَرُودَش یقین  
جَز ز عکسِ ناقه (۴۱) جویِ راستین

بوی بُرد از جِدِّ و گرمی‌هایِ او  
که گزافه نیست این هیهایِ او

أندرين أشتَر نبودش حق، ولی  
أشتري گم کرده است او هم بلی

طَمَع نَاقَه غَيْرُ، رُويوشش شده  
آنچ ازو گم شد، فراموشش شده

هر کجا او می‌دود، این می‌دود  
از طَمَع همدرید صاحب می‌شود

کاذبی با صادقی چون شد روان  
آن دروغش راستی شد ناگهان

أندر آن صحرا که آن أشتَر شتافت  
أشتَرِ خود نیز آن دیگر بیافت

چون بیدش یاد آورد آن خویش  
بی‌طَمَع شد ز أشتَرانِ یار و خویش

آن مُقَلِّد، شد مُحَقِّق چون بیدید  
أشتَرِ خود را که آنجا می‌چرید

او طلبکارِ شتر آن لحظه گشت  
می‌نجسش تا ندید او را به دشت

بعد از آن تنهاروی آغاز کرد  
چشم، سوی نَاقَه خود باز کرد

گفت آن صادق: مرا بگذاشتی؟  
تا به اکنون پاس من می‌داشتی

گفت: تا اکنون فُسوسی بوده‌ام  
وز طَمَع در چاپلوسی بوده‌ام

این زمان، همدرید تو گشتم که من  
در طلب از تو جُدا گشتم به تَن

از تو می‌دزدیدمی وصفِ شُتر  
جان من دید آن خود شد چَشْمِ پُر



تا نیابیدم، نبودم طالِبِش  
مِس کنون مغلوب شد، زَرِ غَالِبِش

سَيِّئَاتِم (۴۲) شد همه طاعات، شُکْر\* ۶  
هَزَل (۴۳) شد فانی و جِدّ اثبات، شُکْر

سَيِّئَاتِم چون وَسِيْلَت شد به حق  
پس مَزَن بر سَيِّئَاتِم هیچ دَق (۴۴)

مر تو را صِدَقِ تو، طالب کرده بود  
مر مرا جِدّ و طلب، صِدَقِی گُشود

صِدَقِ تو آوَرْد در جُسْتَن تو را  
جُسْتَنَم آوَرْد در صِدَقِی مرا

تُخْم دولت در زمین می‌کاشتم  
سُخْرَه (۴۵) و بیگار (۴۶) می‌پنداشتم

آن نَبْد بیگار، کَسْبِی بود چُسْت  
هر یکی دانه که کِشْتَم صد بُرُسْت (۴۷)

دُزْد سویِ خانهِی شُد زیردست  
چون درآمد، دید کان خانَه خود است

گرم باش ای سَرْد، تا گرمی رسد  
با دُرُشْتی ساز، تا نرمی رسد

آن دو اُشْتَر نیست، آن یک اُشْتَر است  
تَنگ آمد لفظ، معنی بس پُرُسْت

لفظ در معنی همیشه نارسان  
ز آن پَیْمَبِر گُفْت: قَدْ كَلَّ لِسَان\* ۷

نُطْق، اُسْطُرْلَاب (۴۸) باشد در حساب  
چه قَدَر داند ز چَرخ و اَقْتَاب؟

خاصه چَرخی کین فَلَک زو پَره‌ای است  
اَقْتَاب از اَقْتَابِش دَره‌ای است

### \* قرآن کریم، سوره بقره(۲)، آیه ۱۵۵

« وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ۗ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ. »

« البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم. و شکیبایان را بشارت ده. »

### \*\* قرآن کریم، سوره قصص(۲۸)، آیه ۷

« وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ ۖ فإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْفَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي ۗ إِنَّا زَادُوهُ إِيَّاكَ وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ. »

« و به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به دریایش بینداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو باز می‌گردانیم و در شمار پیامبرانش می‌آوریم. »

### \*\*\* قرآن کریم، سوره قصص(۲۸)، آیه ۱۲

« وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ. »

« پستان همه دایگان را از پیش بر او حرام کرده بودیم. آن زن گفت: آیا می‌خواهید شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که او را برایتان نگه دارند و نیکخواهش باشند؟ »

### \*\*\*\* قرآن کریم، سوره بقره(۲)، آیه ۲

« ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ. »

« این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزگاران را راهنماست. »

### \* قرآن کریم، سوره آل عمران(۳)، آیه ۹۷

« فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ ۗ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا... »

« در آنجاست آیات روشن و مقام ابراهیم. و هر که بدان داخل شود ایمن است... »

### \* قرآن کریم، سوره فرقان(۲۵)، آیه ۷۰

« إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. »

« مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند. خدا گناهانشان را به نیکیها بدل می‌کند و خدا آمرزنده و مهربان است.»

### \*۷ حدیث

« مَنْ عَرَفَ اللَّهَ بِصِفَاتِهِ طَالَ لِسَانُهُ وَ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ بِذَاتِهِ كَلَّ لِسَانُهُ.»

« هر که خدا را به صفاتش بشناسد، زبانش گویا شود و هر که خدا را به ذاتش شناسد، زبانش خموش گردد.»

- (۱) سَرِي تُو: سوگند به سر تو
- (۲) كُنْبِرِ خُضْرَا: کنایه از آسمان است.
- (۳) رهبری کردن: راه نشان دادن، راه نمودن، راه بین کردن
- (۴) كَان: معدن، منبع، سرچشمه
- (۵) عَنَقَا: مرغی افسانه‌ای که مظهر عُزَلت یا نایابی است. سیمرغ
- (۶) سَوْدَا: اندیشه و خیال باطل
- (۷) دَرْدَادَن: عطا کردن، دادن
- (۸) اَبْرَار: جمع پُر، به معنی نیکان، نیکوکاران
- (۹) سَرْدَه: بزرگ و رئیس، مجازاً ساقی، سردستهٔ باده خوران
- (۱۰) كُنْج: اسم مصدر است از گنجیدن به معنی قرار گرفتن چیزی در چیز دیگر بی کمی و کاستی، گنجایش، ظرفیت.
- (۱۱) شَمْسِ چَاوُمُ: شمس چهارم، همین آفتاب است که گره خاکی ما جزئی از منظومه آن محسوب شود.
- (۱۲) فُطُور: جمع فُطْر به معنی شکاف ها.
- (۱۳) شِخْنَه: داروچه، پلیس
- (۱۴) تَمِييز: جدا کردن، فرق گذاشتن، جدا کردن و شناختن چیزها از یکدیگر.
- (۱۵) پَالُوْدِن: پاک کردن، صاف کردن
- (۱۶) دُرْد: آنچه از مایعات خصوصاً شراب تخشین شود و در ته ظرف جا بگیرد، لرد.
- (۱۷) خَاكُوْرِنِك: به رنگ خاک
- (۱۸) دُرْم: افسرده، پژمرده
- (۱۹) پِيچِ پِيچ: درد، شکنجه
- (۲۰) خُفِيَه: پنهان، نهفته
- (۲۱) رَجَاء: حالتی در سالک که باعث می‌شود به لطف خداوند امیدوار شود. امیدوار بودن.
- (۲۲) تَخْوِيْف: ترسانیدن، بیم دادن
- (۲۳) خُفِي: پوشیده، پنهان
- (۲۴) يَسْط: در لغت به معنی گستردن و وسعت دادن است اما در اصطلاح حالی است که از رجاء ناشی می‌شود و در تعبیر صوفیه جزء احوال است.
- (۲۵) قَبِيض: در لغت به معنی گرفتن و در اصطلاح حالی است که از خوف ناشی می‌شود و بر سالک ظاهر می‌گردد.
- (۲۶) غِش و غَل: آمیختگی با علایق همانندگی و کینه ورزی
- (۲۷) اَبْدَان: جمع بدن، تن ها
- (۲۸) جُوع: گرسنگی
- (۲۹) وَعِيْد و وَعْدَه: هشدار و نوید
- (۳۰) كُرْمَدَان: کیسه چرمی
- (۳۱) دَسْتُوْر: راهنما
- (۳۲) مَوْلِع: حریص، آزمند
- (۳۳) يَا اُمَّ مُوسَىٰ اَرْضِيْعِي: ای مادر موسی او را شیر بده. شیر در اینجا کنایه از معارف الهی است.
- (۳۴) دَايَةُ بَد: کنایه از هرگونه عامل نفسانی، خواه وسواس درونی و خواه گمراه کنندگانی که به جامهٔ ارشاد درمی آیند.
- (۳۵) بَرِي: مُمَال کلمه براء است به معنی ستیزه کردن، جدال کردن
- (۳۶) اَنْبَاْزِي: همکاری، همدستی
- (۳۷) طَمَع: طمع، امید داشتن، انتظار داشتن
- (۳۸) صِحْت: تندرستی، سلامتی

- (۳۹) بَلَاغٌ مُبِينٌ: تبلیغ رسا و نمایان، ابلاغ آشکار
- (۴۰) بَرَاتٌ: نوشته‌ای که به‌موجب آن دریافت یا پرداخت پولی را به دیگری واگذار می‌کنند.
- (۴۱) نَاقَه: شتر ماده
- (۴۲) سَبِيَّاتٌ: جمعِ سَبِيَّه به معنی گناهان
- (۴۳) هَزَلٌ: مزاح، شوخی
- (۴۴) دَقٌّ: کوفتن، طعنه زدن، نکوهش کردن
- (۴۵) سَخْرَه: کسی که مردم او را ریشخند کنند.
- (۴۶) بِيْكَارِي: کار بی مزد و بیحاصل کردن
- (۴۷) رُسْتَنٌ: رویدن، پدید آمدن
- (۴۸) اُسْطُرْلَابٌ: وسیله‌ای به شکل چند صفحهٔ مدرج است که برای اندازه‌گیری ارتفاع ستارگان و مشخص کردن مکان آن‌ها به کار می‌رود.